

کاش سگ می بدی و پاس وفا میکردی
 فرض خود را ز سر صدق ادا می کردی
 یا که همچون خر بیچاره به زیر پالان
 سر فرو از سر تسلیم و رضا میکردی
 گر چنین است وزیران وطن بار خدا
 قتل شان گر بکنی ، خیر بما می کردی

(شیون کابلی)

اکادمیسینی بودی او را دستگیر نام (که هرگز دستی می نگرفتی ، الا دست روس) و پنجشیری تخلص همی کردی و در حزبیکی نام سیه همی کردی و در بیغوله دانی ئی وزیرکی همی شدی که نه در آن از تعلیم خبری بودی و نه هم از تربیه و بیکار و بی روزگار همی بودی و بچه های حزبی وی را از روی طنز و تمسخر ، خر بیکار همی گفتی که سواری بودی مر بچه ها را. آنگاهی که در شهر بادی شدی و بارانی و طوفانی ، دستگیر خان وزیرکی شدی و چند چیزک دیگر. از قضا چرخ فلک خلاف جهت چرخیدن گرفتی و زمانه زیر و رو شدی و سرخه هائی از شمال بیامدندی و سر های سیزی بر باد بدادندی و خون های زیادی جاری گشتی و زورگوئی و زورآوری و قلدری به اوج خود رسیدی و از کشته ها پشته ها ساختندی و خون خلائق در جام کردندی و همه چیز را با خاک و خون و خاکستر یکسان کردندی و نامش گذاشتندی (مرحله نوین انقلاب ظفر نمون ثور) و این دستگیر خان لب ار لب نگشودی و در فکر و ذکر چوکی و القاب شدی و در هر مرحله از مراحل گونه گون (انقلاب ثور) به پا بوسی سرخه های مهاجم روسی مشغول همی بودی و در وصف شان شعرکی همی سرودی و

اما چنان که گفتندی (چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند....) ، گنج به قارون و ملک به سلیمان نمادنی و سرخه های مهاجم در خون خویش شناور و سرخه پرستان به قهر مردم اندر همی گشتندی و چون موش سوراخ فرار همی جستندی و هر یک از کنجی فرار همی کردی. دستگیر خان نیز آسیمه سر همی شدی و عاقبت سوراخ فرار به اشتباه همی گرفتی و از فرط واهمه بجای کشور شورا ها و قبله آمل ، سر از آبخور امپریالیزم جهان خوار بدر آوردی و داد از عدالت و دموکراسی و داد از مردم و حقوق مردم همی زدی و در پسین روزگار زندگانی ننگین خویش در فکر تفرقه اندازی و قوم گرایی و زهر پاشی بین توده ها اندر شدی و هر از گاهی سیاهه ئی بیرون همی دادی و در فرق هر نوشته شعرکی بلگانندی و خیال همی کردی ، نویسنده و شاعر و سیاست مدار و سیاست باز و مغز متفکر حزبک منفور و منحلّه بودی که در شرق بی نظیر همی بودی و پیش آهنگ و پیش تاز و پیشرو و

این دستگیر خان پنجشیری از آغوش قصر سفید آنچنان به چرند گوئی و سفسطه پرانی مشغول همی بودی که گاهی از آسمان سخن همی گفتی و گاهی هم از ریسمان. زمانی در این سایتک انترنتی قلمک همی زدی و زمانی هم در آن دیگری. جفنگ گوئی و طومار نویسی وی چنان بالا گرفتی که سایتک های معلوم الحال نیز از وی و نوشته های بی سر و ته وی معذرت همی خواستندی و رخصت اش همی کردند و

پیر مردک اما در آخرین روز های زندگی نگیت بار اش نیز دیده درائی و چشم سفیدی ذاتی خویش ترک می نکردی و با دریشی انگلیسی و نکتانی و شاپوی امریکائی و بوت های ایتالوی خویش در چشم خلق الله درآمدی و نوشته گکی بیرون همی دادی که در سایتک بدنای نشر شدی و بخورد مردم داده همی شدی . اما باید خاطر نشان همی کرد که این نوشته گک دستگیر خان بجواب اعلامیه ئی بودی که گویا از جانب سه یار غار و سه کلهء بیمار (دستگیر پنجشیری ، سلطان علی کشتمند و سلیمان لایق) نوشته همی شدی و در اختیار رسانه های انترنتی گذاشته همی شدی.

حال اگر این اعلامیه راست بودی یا دروغ و اگر این سه کلهء بیمار آنرا نوشتی یا یک فرد بیکار ، بماندی بجای خودش که ما را بر آن کاری نبود. مگر دو نکته را نباید ناگفته گذاشتی : یکی آنکه نه تنها این سه نفر سرآمد روزگار که ده سال آزرگار یک ملت با شهامت را گروگان همی گرفتی و از نامردی و نامردمی کردی آنچه در حق اولاد آدم که هرگز نباید میکردی ، از شهامت و جرئت اخلاقی مورد نظر نویسنده اعلامیه عاری بودی ، بلکه در بین بگفتهء خود شان (بیش از صد هزار عضو حزب) ، یکی هم پیدا نشدی که دارای وجدان بیدار ، عقل سلیم و قضاوت سالم بودی و

شهامت اعتراف به جنایات بیشمار حزب را داشتی و یا لاف‌چنیایات بی حد و مرز باداران روسی خویش را انتقاد همی کردی و از پیشگاه ملت سرفراز طلب عفو و بخشش . دوی دگر اینکه نویسنده اعلامیه متذکره به کدام خواب خوشی فرو رفته بودی که می ندانستی نه تنها در این سه کلاه بیمار ، بلکه در تمام اعضای حزبی بنام (دیموکراتیک خلق) حتی یک نفر را سراغ نه تواندی کرد که از همچو شهامت و غیرت و جرئت اخلاقی برخوردار باشی . و اما جواب دستگیر خان پنجشیری در حد خود جالب تواند بودی و ما را اطمینان بیشتر و بیشتر تواند دادی که یک مقال غیرت و یک زره شهامت و یک مو جرئت در وجود اینها ، خدای داناست که نیست .

دستگیر خان به نماینده گی از رفقا داد سخن همی دادی و صفحه را سیاه همی کردی و بر روال همیشگی از فروغ هستی اش (هستی ای که به قول خودش هیچ فروغی نداشته است) ، شعر گونه ای را بر فرق سیاه نامه اش نقش همی نمودی و خود از آن حظ همی بردی و بر رفقا و یاران بی همه چیز خود گوشزد همی کردی که (قله آرزوی) وی نا تسخیر همی ماندی و چون دستگیر خان خود را (مبارز) همی پنداشتی ، غصه همی خوردی که پیر شدی و بر (آن قله سبز) می نرسیدی و آرزو بردی که (حبیب منگل) اش (از نسل دیگر) به آن قله آرزو های کثیف (میر) همی شدی . واه!!! چه خیال باطلی .

دستگیر خان در این نوشته خود شکایت از شبکه های انترنتی همی نمودی و سخن از ((شیر بچه)) عربی تباری بنام ((فراهیدی)) همی دادی که معلوم نبودی این (شیر بچه) همانی بودی که از پنجشیر بودی و یا بچه های همان شیر مورد نظر دستگیر خان؟! این عربی تبار (فراهیدی) دگر چه جانوری بودی که ما می ندانستی؟!

دستگیر خان روی سپید کاغذ سیاه همی کردی و همی نوشتی که همین ((فراهیدی)) ، ((علیه وارثان سنن مبارزات دموکراتیک ملی ضد زمینداری اربابی و ضد امپریالیستی حزب دموکراتیک خلق چنگ و دندان تیز میکنند و))

ما را با فراهیدی و عربی تبار و شیر بچه و شیر چوچه و شیر خورده و شیر دریده و..... کاری نبودی ، اما با دستگیر خان حساب و کتاب همی بودی و تا دم مرگ اش این حساب و کتاب ادامه همی داشتی و از بچه ترسانک های این نا خلفان بی آرم و شرور و جانی و جنایتکار باکی نبودی و در هر فرصتی مشت آنان باز همی کردی و و با مشت محکمی بر دهان کثیف شان همی کوفتی و از ذلت و زبونی شان، لذت همی بردی .

دیده درائی و چشم سفیدی و چشم پاره گی بلند پایگان حزبک منفور و منحلّه (دموکراتیک خلق) را حد و مرزی نبودی که نبودی و وارثان همان حزبک منفور و منحلّه و همان حزبک خونریز و شرور و انسان دشمن هنوز هم با دیده درائی ذاتی شان دم از مبارزات دموکراتیک ملی همی زبندی و از کنج کاخ سفید ، روی سیاه خود بیرون همی کردند و داد از ضد (امپریالیست) بودن همی دادی و..... ولی همه گان دانندی که زیر همین نام ها چنان وحشت و بربریت و خونریزی و سفاکی در کشور با صفای ما براه انداختندی که قلم را از نوشتن و زبان را از گفتن آن شرم همی آمدی .

دستگیر خان که تمام عمر، دست اش روس ها بگرفتندی و پا به پا بردندی و چون خورد همی بودی ، می ندانستی که وی را به کجا همی بردندی و خیل خند روزگارش بساختندی و عاقبت در پای (امپریالیسم امریکا) قربانش همی کردند ، از گوشه و آشننگن فریاد بر همی آوردی که : ((... نخست باید توجه خواننده ارجمند به این حقیقت روشن جلب شود که جناب کشتمند هرگز چنین ترهات و سخنان بیهوده را درباره شخص خود و دیگران نه نوشته اند.)) . از قضا همین کشتمند مورد نظر دستگیر خان که در عمر بی مقدار اش چیزی جز خار در سر زمین آزاده ما می نکشتی و به پاس خوشخدمتی به بادار رو سیاه اش مدتی را گویا صدراعظم اکی در کشور اشغال شده همی بودی ، هم دستی داشتی و هم زبانک ای و هم شاعرک ای از نوع دستگیر خان بودی و هم در بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزبک ای و..... ، خود توان آن داشتی که روی سپید کاغذک ای را سیاه کردی و گفتی یا نوشتی که وی هرگز همچو شهامتی نداشتی تا ندامت نامه ای نوشتی و از پیشگاه ملت آزاده که وی و رفقای حزبی اش آنرا به خاک و خون کشاندی ، معذرتی همی خواستی . اما قرار معلوم این کار را به دستگیر خان وا گذاشتی که اگر قرار باشدی چلوصافی از آب درآمدی ، آن چلو صاف از آن دستگیر خان بودی و هر بد و ردی که از هر کنج و کناری حواله شدی ، مستقیماً به آدرس دستگیر حواله شدی و سلطان علی در امان ماندی . اینبار دست دستگیر خان را رفیق حزبی اش گرفتی و به پرتگاهی بینداختی . (ترهات و سخنان بیهوده) هم بدان معنی تواند بودی که از درخت بلوط سیب طلبیدن و پیش کلاه خر ، یاسین خواندن . یعنی اینکه ما اعضای حزب منفور و منحلّه (دموکراتیک خلق) هرگز مرتکب کناه و جرم و جنایتی و پستی و پلشتی ای می نشدی که از پیشگاه ملت معذرت خشک و خالی همی خواستی و..... ، نه دستگیر خان !! بیش از دوملیون افغان سرفراز را عساکر امریکائی و چینیائی و ایرانی و پاکستانی به شهادت رساندی و نه دوستان روسی شما و کشور شورا های شما و حزبی ها و سازمانی ها و ملیشه های شما و آگسا و کام و خاد و واد شما . لعنت خدا باد بر دروغگو . واقعاً هم خیلی بیهوده تواند بودی که از ددمنشان سفاکی از جنس دستگیر خان و رفقا امید ندامت داشتی ، آخر اعتراف به گناه هم شهامتی می خواستی که اینها هرگز نداشتندی .

دستگیر پنجشیری در جای دیگری داد سخن دادی و نوشتی : ((دودیکر اینکه: من نه تنها هیچگاه عضو دفتر سیاسی "حزب وطن" دکتر نجیب الله نبوده ام، بل به علت مخالفت علنی با دستبرد نام "حزب وطن" غبار فقید و به اتهام پشتیبانی

از رویارویی نظامی شهناز تنی، زندانی محاکمه شکنجه روانی، اعدام و پس از دو سال و اند ماه حبس دوام در سلولهای مجرد زندان پلچرخی، اتفاقاً به فرمان جناب عبدالرحیم هاتف معاون اول رییس جمهور از زندان آزاد شدم.))
خوب دستگیر خان قبول که هیچگاه عضو دفتر سیاسی "حزب وطن" دکتر نجیب می نبود، اما آیا در هیچ دوره ای عضو دفتر سیاسی نبود؟ گیریم که می نبود، چه تفاوتی داشتی، همه سر و ته ای یک کرباس همی بودی و همه در هر سطح و مقام ایکه همی بودی به کشتار خلابی مشغول و خون مردم در جام همی کردید و زندانها و شکنجه گاه ها و پلیگون ها را از خون رشید ترین فرزندان این مرز و بوم رنگین همی کردید و.....، جناب شما دستگیر خان در طول زمام داری حزبک تان و در تمام مدت اشغال کشور ما بوسیله رفقای رو سیه تان و در تمام یک دهه جنگ تحمیلی و جنایت و خیانت و خون ریزی و وحشت و ترور که براه همی انداختید و از کشته ها پشته ها همی ساختید و کشور را به ویرانه غم انگیزی مبدل همی کردید و.....، صرف و فقط در یک مورد مخالفت خویش علنی همی ساختید و علت آن هم **دستبرد نام "حزب وطن"** بودی. دستگیر خان مرحمت فرموده و نام نامی و پاک غبار فقید را با دهان کتیف خود می نیآور. شرم بادا بر تو که با چنین ترفند ها همی خواهی بر چشم خلابی خاک پاشی همی نمائی. کودتای خونین تنی را رویا رویی نظامی جا همی زنی و فخر همی فروشی که به آن اتهام گویا به زندان اندر شده ئی. در این قسمت از سیه نامه خود، دستگیر خان دچار توهم همی شدی و سلسله نوشته مغشوش، وی ادعا همی کندی که: ((.....**زندانی محاکمه شکنجه روانی، اعدام و پس از دو سال و اند ماه حبس دوام در سلولهای مجرد زندان پلچرخی**.....، از زندان آزاد شدم.)) یا در این سطور قواعد گرامری مراعات می نشدی ویا اینکه این چرند ها صرف اشتباهات تایی و املائی و انشائی توانند بودی و یا هم اینکه جناب دستگیر خان پنجشیری در یک زمان معین هم (**زندانی محاکمه**) هم (**محکوم شکنجه روانی**) هم (**اعدام**) و هم (**دو سال و اند ماه حبس دوام در سلولهای مجرد**) در زندان پلچرخی همی بودی و هم سر انجام (**از زندان آزاد**) همی شدی، یعنی اینکه پهلوان دستگیر خان هم غازی بودی و هم شهید و هم سلامت به خانه باز همی گشتی. شرم بادا بر (عبدالرحیم هاتف) نامی که از بین هزاران هزار فرزندان پاک باز این ملت با شهامت که در زندانها و شکنجه گاه ها و ریاست های متعدد تحقیق و خاد و واد و صدارت و.....، بند از بند جدا همی شددی و به پلیگونها و گور های دسته جمعی رهسپار همی شددی، صرف و فقط و فقط رفیق شفیق خود از زندان همی کشیدی و بر زخم های بی شمار مردم رنج دیده افغانستان نمک همی پاشیدی.

دستگیر خان همی نوشتی: ((**دردوران رهبری 101 روزه حکومت حفیظ الله امین نیز درست 99 روز آنرا در بیمارستان سپری کردم و به دلیل مخالفت خود با حضور و نفوذ قشون شوروی نزدیک به چهار رماه زندانی ودر نتیجه پافشاری دادخواهانه زنده یاد استاد خلیل کهستانی و دیگر فعالان حزب دموکراتیک خلق افغانستان به فرمان ببرک کارمل از زندان آزاد شدم. پس از رهایی از زندان نخست به حیث رییس کنترول حزبی و سپس به وظیفه رییس انجمن نویسندگان افغانستان تعیین گردیدم. در جبهه فرهنگ به سود رشد زبان و ادبیات همه گروههای قومی افغانستان با کار خلاق به دوستی همکاری فرهنگی اقلیتهای ملی کشور، از هیچگونه تلاش پر امید دریغ نوریتم.**))

قبول که در دوران رهبری 101 روزه حکومت امین نا امین، 99 روز آنرا در بیمارستان (شفاخانه) سپری همی کردی، اما چرا تذکر می ندادی که آن بیمارستان در کشور شورا ها همی بودی و آن جناب مهمان عزیز آن کشور؟! یعنی اینکه دستگیر خان در مدت 99 روز ایکه مر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را مهمان عزیزی بودی، درست در همان 99 روز طرح سرنگونی رژیم امین در ماسکو گرفته همی شدی و نقشه تهاجم بیشرمانه رفقای رو سیه شما به خاک پاک ما طرح ریزی همی شدی و دستگیر خان مریض در همان 99 روز با ببرک شیداد و نجیب گاو و گلاب زوی قصاب و.....، در خدمت با داران روسی همی بودی و ممد نقشه ها و پلان های شوم تجاوزگران رو سیه. **بعد از 99 روز مریضی**، جناب به کابل تشریف فرما همی شدی و در روز صدم، روس ها به کشور ما هجوم همی آوردی و در روز صد و یکم (101) امین و خانواده و نزدیکان و وزیران و جنرالان اش همه بوسیله متجاوزین سرخ روسی مسموم همی گشتی و قتل عام همی شدی و دستگیر خان پنجشیری جور و سلامت از آن محرکه جان سلامت همی بُردی. روسک ها که نمی خواستندی چهره جاسوس و فرستاده گک شان افشا شودی، وی را به بهانه زندان، بگمان اغلب که در سفارت شوروی پذیرائی کردندی و بعد چندی بفرمان دلککک دیگری بنام ببرک، گویا از زندان رها و به ریاست کنترول حزبی و.....، نصب شدی. دستگیر خان ادعا کردی که آنگاهی که رئیس انجمن نویسندگان (حزب) و نه افغانستان تعیین گردیدی ((..... **در جبهه فرهنگ به سود رشد زبان و ادبیات**.....)) همی کوشیدی و.....، تو که در هیچ جبهه ئی حضور می نداشتی و هرازگاهی مریضی را بهانه قرار همی دادی و در کنجی همی لمیدی و.....، چگونه بودی که در انجمن نام نهادی که حزبی گک ها همه در آن لمیده بودندی، به سود رشد زبان و ادبیات مردم قلم زدی؟! در حالیکه آن جناب در بد زبانی و تملق گوئی و باوه سرائی سرآمد روزگار خود همی بودی ودر ادبیات وایسطه به مهاجمین سرخ روسی، سرتاج. چگونه با چنین مشخصاتی همی تواندی تا به **سود رشد زبان و ادبیات** ((**همه گروههای قومی افغانستان با کار خلاق به دوستی همکاری فرهنگی اقلیتهای ملی کشور، از هیچگونه تلاش پر امید دریغ**)) می نورییدی؟! از سوی دیگر جناب اکادمیسین، (**اقلیتهای ملی کشور**) به چه معنی تواند بودی که آن جناب آنرا با شد و مد

قلقه همی کردی و به خورد خلاق همی دادی؟! آیا اکادمیسین صاحب از ادبیات روسی فرا همی گرفتندی که اقلیت ها بر دو نوع توانند بودی؟ یکی (اقلیت های ملی) و آن دیگری (اقلیت های غیر ملی) ، اگر چنین بودی و جناب آنرا از ادبیات روسی فرا همی گرفتندی ، حرفی نبودی و اگر چنان نبودی ، پس اینجاست که با جرأت همی توان گفت که نه اشتباهات املائی و گرامری در کار بودی و نه هم ادبیات روسی را گناهی تواند بودی ، بلکه اکادمیسین صاحب را خلل دماغ ای که می نداشتی تکلیف همی دادی و به چرند گوئی همی پرداختی.

دستگیر خان پنجشیری که بحیث وکیل عام و تام تمام اعضای حزب منحل و منفور (دموکراتیک خلق) عمل همی نمودی و از آدرس هر کدام جوابی فراهم همی آوردی و در آخرین روزهای عمر ننگین خود ، روی سیه اش را سیه تر همی کردی و لعنت خلق الله بجان همی خریدی ، در جای دیگری از چرند نامه بیمارگونه اش همی نوشتی که : ((**بهنگام سطره "دموکراسی تاجدار" نیز در جریان مبارزات انتخاباتی مرا به اتهام تحریک مردم به قیام علیه نظام شاهی به شیوه توطیه گرا نه گرفتار به اصطلاح محاکمه و به شش سال حبس محکوم کردند. با ذکر این حقایق روشن تاریخی طبق ارزشهای اعلامیه حقوق بشر و ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی هیچ فرد و شخصی حق ندارد که "به اسم و رسم و کرامت انسانی مردم" تجاوز کند.**)) . خدمت دستگیر خان عرض باید کردی اینکه در هنگام سطره "دموکراسی تاجدار" هم شما به زندان اندر شدید و در زمان جمهوریت داوود خان هم و در زمان سطره (حزب دموکراتیک خلق) هم و در زمان اشغال کشور توسط بادران روسی تان هم و ده ها بار زندانی و شکنجه روحی و جسمی و اعدام همی شده اید و از آنجاست که دماغ شما خلل بر همی داشته است . شما در هر زمانی مردم را به قیام دعوت همی کرده اید و به زندان همی رفته اید، الا زمان اشغال کشور توسط بادران روسی تان. آن جناب از ((**ارزشهای اعلامیه حقوق بشر و ارزش های دموکراتیک قانون اساسی**)) سخن به میان همی آوردی . ای وای !!! دیده درائی و چشم سفیدی تا چه اندازه همی تواند بودی که جنایتکار شناخته شده ای داد از ((**ارزشهای اعلامیه حقوق بشر و ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی**)) تواند زدی . دستگیر خان کجا بودی که رفقای حزبی شما و بادران روسی تان دمار از روزگار مردم شریف افغانستان بدر همی آوردی و بیشتر از دو میلیون افغان را کشتندی و شش میلیون را آواره و در به در و خاک بسر و بیچاره و بی خانه و بی خانمان ساختندی و صد ها هزار افغان بی گناه را معیوب و ناقص و ده ها هزار انسان ازاده و با شرف این دیار کهن را به زندانها و دخمه ها و شکنجه گاه ها و پلیگون ها و گور های دسته جمعی فرستادندی و بیش از صد هزار عساکر مهاجم روسی کشوری را و مردمی را ده سال تمام بلاوقفه از زمین و آسمان زیر رگبار بم و خمپاره و زیر آتش توب و تانک گرفتندی و کشوری را به ویرانه مبدل کردندی و ، آن زمان اکادمیسین صاحب به یقین یا در مهمان خانه ای در ماسکو لمیده بودندی و یا وزیرکی بودندی و یا رئیسک ای و آن زمان نه حرفی از ((**ارزشهای اعلامیه حقوق بشر**)) بودی و نه سخنی از ((**ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی**)) و آن زمان سایه این هر دو را دستگیر خان با گلوله همی زد و چون جن از بسم الله از آن فرسخ ها همی گریختی . دانسته می نشدیم که منظور دستگیر خان از ((**ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی**)) چه تواند بودی!!! کدام ارزشهای دموکراتیک و کدام قانون اساسی مورد نظر پهلوان پنبه تواند بودی؟! نخست باید یاددهانی همی کرد و پهلوان پنبه را از خواب خرگوش بیدار همی ساخت و برایش تذکر همی داد که مردم افغانستان قانون اساسی رژیم موجوده را هرگز به رسمیت می نه شناسندی و هرگز هم این قانون دموکراتیک نتواند بودی . بگفته عوام (کور هم میدانند که دلد شور است) ، اما اکادمیسین ما که به قانون های تحمیلی و تهاجمی خو همی کردی ، هر قانونی را دموکراتیک همی خواندی و اگر جناب شان به اعلامیه حقوق بشر پیشیزی هم ارزشی قائل بودندی ، امروز از جنایات بی حد و مرز باند (دموکراتیک خلق) به دفاع می برنخواستی. باز هم بگفته عوام ((**دزد هم خدا میگوید و کاروان هم**)) . دستگیر خان در جای دیگر همی نوشتی: ((..... **هیچ فرد و شخصی حق ندارد که "به اسم و رسم و کرامت انسانی مردم" تجاوز کند.**)) . آن جناب کجا بودندی و در کدام مهمانخانه به خواب خرگوش فرو رفته بودندی که رفقای حزبی و سازمانی وی و سگان بویکش اگسائی و کامی و خادی و وادی و ملیشه ئی و نظامی و غیر نظامی آنها و بادران وحشی و بی همه چیز روسی شان "**به اسم و رسم و کرامت انسانی مردم**" همه روزه و هر ساعت و هر دقیقه و هر لحظه و بیش از یک دهه ، تجاوز همی کردندی ، نه مرد و نه زن و نه کودک و نه پیر و نه جوان و نه مسلمان و نه هندو در این مرز و بوم در امان بودندی و گرفتن بودی و بستن و کشتن و چور و غارت و بی ناموسی و نامردمی و هر کوچه و پسکوچه و هر خیابان و هر بیابان و هر خانه و هر دفتری و هر مکتب و هر مسجد و هر دوکانی بوی خون همی دادی و یک کشوری در خاک و خون و خاکستر دست و پا همی زد و فریاد و فغان مردم به عرش معلا همی رسیدی ، ولی گوش دستگیر خان پنجشیری کر بودی و مشغول قلم زنی در انجمن نویسندگان رژیم همی بودی و همی کوشیدی تا در خدمت ((اقلیت های ملی)) باشدی و نه ((اقلیت های غیر ملی)) و هر هفته و چهار شنبه هم جهت استراحت و تبدیل هوا عازم بحیره سیاه . در آن زمان نه از ((**ارزشهای اعلامیه حقوق بشر**)) سخنی بودی و نه هم از ((**ارزشهای دموکراتیک قانون اساسی**)) حرفی . خوش به حالت دستگیر خان پنجشیری که مانند کبک سر خود زیر خاک کرده و فکر همی نمائی که مردم کور اند. راستی که چه خوش گفته اند ((**پهلوان زنده خوش است**)) . دستگیر خان در پایان سیه نامه خویش از وجدان انقلابی دم همی زدندی و آرزو همی بردی تا رسانه های انترنتی از اندکی وجدان انقلابی برخوردار

همی باشندی . باید بجواب شان گفته همی آید که ما را از آن وجدان انقلابی که تو ورفقای حزبی (حزب منفور و منحلّه دموکراتیک خلق) تو گویا فکر همی نمائی که زره از آن همی داشتندی ، عار همی آیدی و ارزانی شما وطن فروشان و جباران تاریخ بادا که ما را سخت گلو گیر باشدی و از شنیدن نام آن گونه انقلابی بودن که شما بیان همی بوده آید، ما را تهوع همی آیدی . و اما در مورد اینکه قلم همی فرسوده و همی آورده ئی که: ((.....بایستی از حقوق برباد رفته هشت سال واند ماه حبس من در سلولهای مجرد، علیه جعلکاران و توطیه گران آشکار حلقه های حاکم به دفاع دادخواهانه برخیزند.))، باز هم باید گفته آمدی که دیده درائی و چشم سفیدی و چشم پاره گی و بی حیائی هم حد و مرزی تواند داشتی که در وجود سخیف آن جناب از آن خبری نبودی و از خلاق تمنی همی داشتی که از هشت سال واند ماه حبس دستگیر خان پنجشیری به دفاع دادخواهانه بر باید همی خیزندی . زهی وقاحت و دیده درائی ، از ملتی توقع همی نمائی که از تو به دفاع دادخواهانه برخیزند، از تو که بیشتر از ده سال ، بهترین فرزندان شانرا به غل و زنجیر و زولانه کشیدی و رشید ترین فرزندان شانرا یا به گلوله بسته پیش چشم پدران و مادران و فرزندان شان تیر باران کردید و یا هم سالهای طولانی آنانرا در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها شب و روز بند از بند بریدید و چشم کشیدید و گوش بریدید و شوک های برقی دادید و یک نسل را معیوب و مریض روانی نمودید و هزار ویک ظلم و نا روای دیگر که قلم از نوشتن آن همه جنایت و وحشت شرم دارد و امروز بادیده درائی ذاتی خود از آنها توقع داری که به دفاع دادخواهانه از جناب شما برخیزند. و!!!!!! خدایا!!!!!! چه افتاد این بی شرممان را چه افتاد که آئین مردی رفت شان از یاد. هر چند اینها همه از روز نخست نامرد تشریف داشتندی . و در آخر دستگیر خان آوردندی که : ((..... در غیر آن علیه اتهامات مفتریان و شبکه جعلکاران تاریخ دعوی خود را اقامه میکنیم " تا سیه روی شود هر که دروغش باشد")) . یعنی اینکه اگر به دفاع دادخواهانه از دستگیر خان بر می نخیزیم ، (علیه اتهامات مفتریان و شبکه جعلکاران تاریخ دعوی خود را اقامه) همی خواهند کردی و وکیلی همی خواهند گرفتگی و به محکمه مراجعه همی خواهند کردی و مردم را به محاکمه همی کشاندی و این بدان معنی تواند بودی که قاتل ، مقتول را محاکمه همی کردی و ظالم ، مظلوم را و غدار، عادل را و دزد ، دزد بگیر را و دستگیر ، مردم را . واقعا دنیا سر چیه همی نمایدی که سنگ ها را همی بستندی و سگ ها را را همی کردندگی . و آخر اینکه چه حاجتی به سیه روی شدن بودی که دستگیر خان از روز ازل سیه روی تشریف همی داشتی و از همین سبب بودی که در هر دور وزمانه ای به زندان اندر همی شدی و شکنجه روانی و روحی و جسمی همی شدی و اعدام همی گردیدی و سیه رویانه همچنان به زندگی فلاکتبارش ادامه همی دادی و هنوز هم نفس همی کشیدی و هوای واشکنکن مسموم همی نمودی و وقت مردم ضایع همی کردی و چرند پشت چرند همی گفتی و خوش بودی که نفس همی کشیدی. دستگیر خان ! این بچه ترسانی ها فقط جانیان ذلیلی همچون تو و رفقای حزبی ات را همی ترسانندی و نه افغانهای با شهامت و سرافرازی را که عمری زنجیر و ذولانه دیدندی و وحشت و کشتار و شکنجه های بسیار و عمری در مقابل ابرقدرت وحشی روس سینه سپر همی کردی و عمری هم در مقابل مهاجمین جهانی و نوکران زرخیز شان همچو کوه ایستادی و از دل پر درد ، آه هم بر نیآوردی و.....

و اما این سطور به پایان می رسیده بودی که ذلیل مرده دیگری از غار دیگری سر بیرون همی کردی و از زبان پدر جنایتکار خود و از زبان یک وطن فروش و خائن به میهن و مردم و نوکرک ای بنام (سلیمان لایق) که صد البته لایق دار بودی و رسن ، دو سه سطری همی نوشتی و به خورد سایتک معلوم الحالی همی دادی و در زیر آن همی نوشتی (زمرک لایق) . این سلیمان نالایق را حتی لیاقت دو سطر نوشتن هم نبودی و جرأت اخلاقی می نداشتی تا نام کثیف خود در نوشته آوردی ، پس نام پسر ناخلف خویش بر آن آوردی تا اگر میهن پرستانی چلوصاف (سلیمان نالایق) از آب کشیدن گرفتگی و طشت رسوائی وی از بام انداختندی ، پسر ناخلف اش (زمرک نالایق) را گریبان گیرندی ، یعنی اینکه (آب تا گلو ، بچه زیر پای) . اما جالب تر این تواند بودی که در زیر همان یادداشتک بی سر وپا ، نوشته ای دیگری به لسان پشتو خود نمائی همی کردی که به دفاع از سه یار غار و سه کلاه بیمار همی پرداختی و نویسنده اعلامیه را به چهار کتاب کافر همی کشیدی و حتی یکبار هم به جنایات بی حد و مرز آن سه یار جانی ، تماسی می نگرفتگی . آن نوشته که در ذیل نوشته (سلیمان لایق) درج همی شدی ، معلوم نبودی که نویسنده و یا نویسندگانش کی و یا کیها توانند بودی و نه در فرق نوشته و نه هم در ذیل آن نامی و اسمی درج همی شدی. گویا آن نوشته نیز از (سلیمان لایق) بودی که نام پسرش بر آن نقش کردی . و اما همین نوشته پشتو چند روز قبل از آنکه در سایتک معلوم الحال اقبال نشر یافتی ، در سایت افغان-جرمن آنلاین در ذیل مضمون پرربار محترم (سید هاشم سدید) در قسمت تبصره ها وجود همی داشتی و نشر همی شدی ، البته با یکی دو تفاوت. یکی آنکه در آن تبصره اسم نویسنده تبصره (حال فرقی ندارد که اسم اصلی است یا مستعار) درج همی بودی و نویسنده آنرا (غرگی) نام همی بودی که از (بنمارک) گویا همی فرستادی و دوی دیگر اینکه عنوان تبصره در افغان-جرمن آنلاین (په افغان جرمن آنلاین ویب سایت کی د « اعلامیه مهم سه گانه » په اړوند) همی بودی و در آن سایتک دیگر (په جرمن آنلاین بریسنایپانه کی د « اعلامیه مهم سه گانه » په اړوند) و با همین تفاوت و یکی دو تغییر دیگر به نشر همی رسیدی ، نظر نویسنده به هر حال محترم همی بودی و هرکس اختیار همی داشتی تا نظر خاص خود همی داشتی ، و اما چرا در آن سایتک معلوم الحال نام نویسنده حذف همی شدی

و نوشته در ذیل سه چهار سطر کج و معوج به اصطلاح (زمرک لایق) آورده همی شدی و در عنوان و متن آن نوشته دستکاری همی شدی!؟

از اینها که می بگذریم و آن سایتک را بحال خودش می واگذاریم ، خدمت (سلیمان لایق) نا لایق و (سلطان علی کشتمند) که نه هرگز سلطان تواند بودی (هر چند در کشتار و جنایت و خیانت سر سلطان نیز خاریدی) و نه هم به خاک پای علی تواند رسیدی و هرگز بجز خار تفرقه و خیانت و جنایت نه کشتی ، نیز در وقت و زمانش می خواهیم رسیدی ، هر چند قوله همی کشندی و عربده کشی و سفسطه سرائی همی کندی و بچه ترسانی و.....

ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را

دهی گر آب و آتش ، دشنه فولاد می گردد